



۲۰۱۸/۰۴/۰۸



احسان الله مایار

یادی از شاهِ سرور فرهنگ و دوست افغانستان

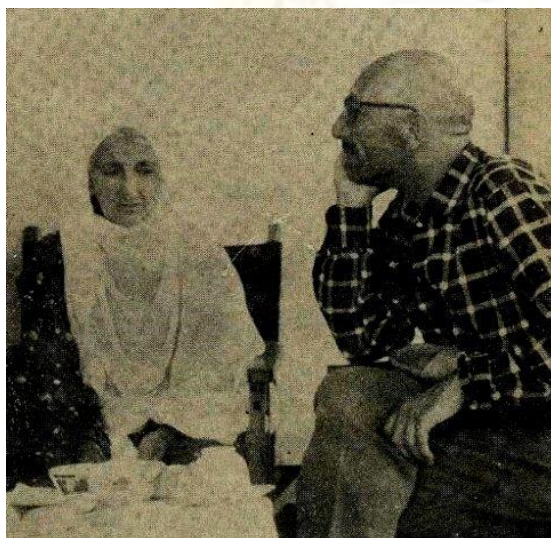
محیط و خوشی های انسان در زندگی، مانند خود انسان از هم تفاوت دارد. این کمترین شاید یکی از خوش قسمت ترین انسان هائی باشم که با شخصیت های ناب و بی همتای وطنم سر و کار داشتم و از صحبت های شان فیض برده ام. امروز که زندگی به سوی ابدیت روان است، زمانیکه به عقب نگاه می کنم و نمایشنامه حیات را در ذهنم در دوران می آورم متوجه می شوم که بایست خداوند به این حقیر لطف بی کران داشته باشد که از جمله دیگر احسان های بی شمارش به این حقیر و خانواده کوچک مرا با کسانی در حیاتم محشور و هم صحبت گردانید که خاطرات شان تا ختم زندگی روی این زمین ذهنم را بدرقه خواهد نمود.

دوستی بین انسان های هم طبع زیبایی دارد که نتوان آنرا با انگیزه دیگری مقایسه کرد و یا اینکه بدیلی به جانشین آن عرضه کرد.

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و در خدمت شان رسیدن از سال ۱۹۷۹م در روم تا ۲۰۰۶ در کابل غنای بزرگی در زندگی ام شمرده میشود که نمی توان آنرا با هیچ چیز دیگری مقایسه نمود.

روان شان شاد و جنت برین مکان شان.

تصادفاً در لابلای آرشیف محدود و کوچک عکسی از اعلیحضرت مرحوم با یکی از شعرای نامدار وطن سیده مخفی بدخشی به دستم آمد که از دیدن آن از فرسخ ها دور یاد آرامی و فضای صلح و امنیت و وحدت ملت افغان



چنان جذب نمود که گویی در همانجا بوده و از بودن خود لذت می بردم.

دربار ساده بدون از تجمل اعلیحضرت پادشاه افغانستان به روی همه باز بود و شخص شان با فرهنگ و تاریخ کشور سخت علاقمند بودند. تا جائیکه از صحبت های دوستان شان اطلاع دارم تقریباً به همه ولایات افغانستان سفر نموده اند و از حال و احوال ملت افغان، بدون از تبعیض و امتیاز، مطلع بودند.

یکی از دیدار های پایدار اعلیحضرت دیدار شان با میرمن سیده مخفی بدخشی بود که در عکس پائین گزارش می یابد.

و اینک سروده بی نهایت زیبای میرمن بدخشی را با خوانندگان گرامی از نظر می گذرانیم:
شعری از سیده مخفی بدخشی

دوری بدخشان

عمریست که بودم به دل ارمان بدخشان
صد شکر رسیدم به گلستان بدخشان
از نسترن و سوری و صد برگ و شقایق
فرش است به بر کوه و بیابان بدخشان
در آب و هوا سالم و پر میوه که نغز است
بی مثل بود نعمت الوان بدخشان
از عیب صفاهان و سمرقند چه گویی
ای بی خبر از بارک و شغنان بدخشان
در کوکچه کن سیر جوانان شناور
و آنگاه گذر کن به خیابان بدخشان
خونابه بشد لعل زغم در جگر کوه
از حسرت لعل لب خوبان بدخشان
برکنده دل از قوم و وطن کرده فراموش
هرکس شده یک مرتبه مهمان بدخشان
در مصر جهان بود خریدار وی افزون
افسوس که رفتند عزیزان بدخشان
یا سید شاه ناصر و یا خواجه کرخی
خواهید خداوند نگهبان بدخشان
جوش گل و هنگام بهار و چمن و رود
وین مخفی ما بلبل خوش خوان بدخشان

پایان